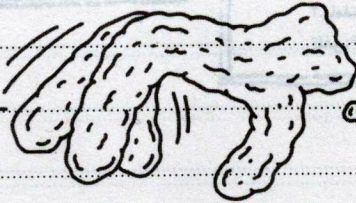




خاطرات

یک بچی پلوی

۱۹۱۸ھ کی سگی سگی!



نویسنده: جف کینی

مترجم: سارا اسفندیار پور

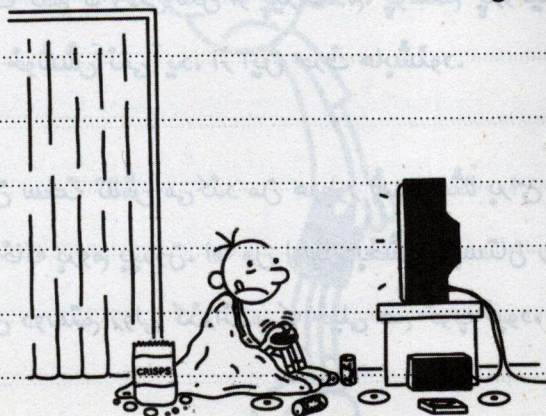


ژوئن

یعنی من تعطیلات تابستان اصولاً یک دوره‌ی سه ماهه‌ی احساس گناه کهن است.

فقط برای این که هوا خوب است، همه از تو انتظار دارند تمام روز بسوزی از خانه باشی و ورجه ورجه کنی یا یک همچین چیزهایی و اگر عدم توی کوچه خیابان نباشی، مردم فکر می‌کنند یک چیزی یته می‌شود. اما واقعیت این است که من در خانه ماندن را ترجیح می‌دهم.

من دوست دارم تابستانم را جلوی تلویزیون بگذرانم و با پلی‌استیشن بازی کنم، در حالی که پرده‌ها کشیده شده‌اند و چراغ‌ها خاموش‌اند.



متأسفانه، نظر مامان در پاره‌ی گذراندن تعطیلات تابستان کاملاً با نظر من فرق دارد.

باید پذاری به کم نور
آفتاب بیاد تو...



مامان می‌گوید خوب نیست بچه وقتی بیرون هوا آفتابی است بچپند توی خانه من به او گفتم فقط می‌خواهم از پوستم در برابر تابش آفتاب محافظت کنم تا وقتی مثل او پیپر شدم، پوستم چروکیده نباشد، اما او خوشش نمی‌آید، از این حرف‌ها بشنود.

مامان همچنان سخت تلاش می‌کند من هر طور شده - مثلاً برای رفتن به استخر - از خانه بیرون، اما من اولین بخش تابستان را در استخر خانه‌ی دوستم رولی گذراندم که خیلی هم خوب نبود.

خانواده‌ی رولی عضو یک باشگاه معنوی هستند و تابستان‌ها وقتی مدرسه‌ها تعطیل اند، ما هر روز می‌رقصیم آن‌جا.

